



انجمن آثار و معارف اسلامی

۱۲۵



نیساری
سید سلیم
دکتر استاد
زندگینامه و خدمات علمی و ادبی



125

Society for the Appreciation of
Cultural Works and Dignitaries

Biography & Academic Life of Dr. Salim Neysari

ISBN 964528249-7



9 789645 282491

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد دکتر سلیم نیساری
 انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

عنوان و نام پدیدآور	زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد دکتر سلیم نیساری.
مشخصات نشر	تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	۲۰۷ ص.
فروست	سلسله انتشارات [انجمن آثار و مفاخر فرهنگی]؛ شماره: ۵۸۶/۱۱۳
شابک	۱- ۲۴۹-۵۲۸-۹۶۴-۹۷۸؛ ۷۰۰۰۰ ریال.
وضعیت فهرست نویسی	فیا.
موضوع	نیساری، سلیم، ۱۲۹۹ - سرگذشتنامه
موضوع	زندگی نامه دکتر سلیم نیساری
شناسه افزوده	قنبری، امید، ۱۳۴۷-
شناسه افزوده	انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
رده بندی کنگره	۵۸۶/۱۲۵ . ۱۳۹۲
رده بندی دیویی	
شماره کتاب شناسی ملی	

زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی
استاد دکتر سلیم نیساری



انجمن آثار و معارف فرهنگی

تهران - اسفندماه ۱۳۹۲

سلسله انتشارات و مجموعه زندگی نامه‌ها

۵۸۶/۱۲۵

زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد دکتر سلیم نیساری

● ویراستار: امید قنبری ● صفحه‌آرایی: علی اکبر حکم‌آبادی و علی رستمی

● ناظر فنی چاپ: کیانوش بیرون‌وند ● لیتوگرافی چاپ و صحافی: هفت نقش

● نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲ ● شمارگان: ۱۵۰۰ جلد ● قیمت: ۷۰۰۰ تومان

● همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

● ISBN: 978-964-528-249-1

● شابک: ۱-۲۴۹-۵۲۸-۹۶۴-۹۷۸



انجمن آثار و معارف فرهنگی

خیابان ولی‌عصر - پل امیربهادر - خیابان سرگرد بشیری - شماره ۷۱

تلفن: ۵۵۳۷۴۵۳۱-۳

فهرست

- ۷ پیش‌گفتار
 مهدی محقق
- ۱۱ زندگی‌نامه خودنوشت
 سلیم نیساری
- ۲۷ هنر نثرنویسی یا درس انشای فارسی
 احمد بهمنیار
- ۳۳ دکتر سلیم نیساری و زنگ انشاء
 سید حسین حسینی‌نژاد
- نگاهی به «دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ» نوشته دکتر سلیم
 نیساری
 ۳۷
 بهمن خلیفه
- گفت‌وگو با دکتر سلیم نیساری درباره دیوان حافظ به تصحیح علامه
 قزوینی
 ۴۵
 بهمن خلیفه

- ۶۳.....یادی از نماد «دارا و سارا» در کتاب اول فارسی
فریدون اکبری شلدره
- ۷۳.....تاریخچه کاربرد اصطلاح «دستور خط فارسی»
سلیم نیساری
- ۷۷.....تاریخچه کاربرد اصطلاح «خبرنامه»
سلیم نیساری
- ۸۱.....ابتکار گاهی «آمد - نیامد» دارد
سلیم نیساری
- ۸۵.....فرهنگ ریشه‌شناسی لغات فارسی پروفیسور هنینگ
سلیم نیساری
- ۸۹.....همزه در زبان فارسی و همزه در خط فارسی
سلیم نیساری
- ۹۹.....مأخذشناسی و گزارش‌نویسی
سلیم نیساری
- ۱۶۳.....فهرست پژوهش‌ها و نوشته‌ها
سلیم نیساری
- ۱۷۵.....عکس‌ها و اسناد
سلیم نیساری

پیش‌گفتار به نام خداوند جان و خرد

قطب‌الدین شیرازی در آغاز *التَّحْفَةِ السَّعَدِيَّةِ*، یعنی شرح کتاب *قانون ابن سینا*، آنجا که از تمدن و بقای نوع انسان سخن می‌راند می‌گوید «هر مدینه فاضله‌ای نیازمند به چهار مزیت است: فرمانروای دادگر، پزشک ماهر، آب جاری، بازار رواج. سپس می‌گوید آن شهری که در آن این صفات وجود داشته باشد مانند «تبریز» که بهشتی از بهشت‌های روی زمین است؛ فیها ما تشتهي الأنفس و تلذ الأعین».

این در صورتی است که شیراز خود از بهترین شهرهای ایران بوده که حافظ قطعه معروف را درباره آن شهر سروده:

خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش
خداوندانگه دار از زوالش

این توصیف که قطب‌الدین از تبریز کرده مسلماً پرورش‌یافتگان این شهر باید از برگزیده‌ترین مردمان باشند - و چنین هم هست. از این شهر است که شاعر معروف قطران تبریزی صاحب دیوان و لغوی مشهور محمدحسین خلف تبریزی برخاسته‌اند و هر دو به

غناى فارسى کمک کرده‌اند و از میان فیلسوفان و متفکران این شهر مناسب است از ابو عبدالله تبریزی نام برده شود که بخشی مهم از کتاب دلالة الحائرین ابن میمون را به عربی نقل کرده که این کتاب در سال ۱۵۵۶م در ونیز ایتالیا به زبان عبری ترجمه شده و در سال ۱۵۷۴ در همان شهر چاپ شده است.

از علمای دین این شهر مرحوم میرزا فضلعلی آقای تبریزی که در سفر خود به آلمان جهت درمان با مرحوم محمدخان قزوینی مباحثات و مفاوضاتی داشته که قزوینی مبهوت فضل و ادب او شده و در همان زمان‌ها مقاله‌ای از او در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه آنکارای ترکیه چاپ شده است و دیگر شیخ و استاد ما مرحوم میرزا محمد علی مدرس تبریزی خیابانی که با نگارش فرهنگ نوبهار و بهارستان و نگارستان خدمتی سترگ به زبان فارسی کرده و با تألیف قاموس المعارف، دائرة المعارف شش جلدی خود، فرهنگ اسلامی - ایرانی را به اهل علم عرضه داشته است. کتاب اخیر با همت آیت الله شیخ جعفر سبحانی زیر چاپ است.

در سال ۱۳۳۹ من با همراهی دوست فقیدم مرحوم دکتر سید علی موسوی بهبهانی به قصد تنزه و تفریح و دیدار بزرگان به تبریز رفتم. فضلالی آن شهر، همچون مرحومان سید جعفر سلطان‌القرایی و حاج محمد آقا و حاج حسین آقای نخجوانی و شیخ یوسف شعار و عبدالعلی کارنگ، مقدم ما را گرمی داشتند و مهمان‌نوازی تبریزانه خود را به حدّ اعلی رساندند و این خاطره خوشی است که همیشه از این شهر دانش و ادب برای ما باقی خواهد ماند.

در سال‌های آغازین دهه ۱۳۳۰ که من دانشجوی دوره لیسانس

دانشکدهٔ زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه بودم با برخی از دانشجویان دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی که از تبریز بودند از جمله دکتر منوچهر مرتضوی و دکتر سلیم نیساری آشنا شدم. دکتر نیساری در آن وقت‌ها مدیرکل وزارت فرهنگ هم بود که معمولاً در کتابخانهٔ طهوری همدیگر را می‌دیدیم. بعدها ارتباط ما بیشتر شد و همواره ایشان در برخوردها از سکون و آرامش و ادب ویژه‌ای برخوردار بود. پس از انقلاب، ارتباط ما زیاد شد؛ چه آنکه هر دو هفته یکبار او را در فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاقات می‌کردم و از ملاحظات خاصی که دربارهٔ حافظ داشت، برخوردار می‌شدم. او با فروتنی ویژه خود عبارات عربی دیوان حافظ را نزد من می‌آورد و با کمک یکدیگر به برخی از مشکلات می‌پرداختیم. نکتهٔ جالبی که از کوشش‌های سالیان دراز از زندگی علمی دکتر نیساری برمی‌آید اینکه این استاد هر چند در محیط غیر زبان فارسی زاده و پرورش یافته چگونه همّت خود را در هشت دهه از زندگی پربار خود به ترویج و نشر زبان و ادبیات و خط فارسی پرداخته و ملت ایران را از علم سرشار خود بهره‌مند ساخته است.

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی مفتخر است که اکنون مجلس بزرگداشت برای دکتر سلیم نیساری برگزار می‌کند تا دوستان و شاگردان و همکاران ایشان یاد او را در نود و سومین سال تولدش گرامی دارند و سیرت علمی و عملی او را الگو و اسوه برای نسل جوان به ویژه دانشجویان قرار دهند. بعون الله و توفیقہ تعالی.

مهدی محقق

رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

اسفندماه ۱۳۹۲



زندگی نامه خودنوشت

سلیم نیساری

نام: سلیم، نام پدر: عبدالله، تاریخ تولد: ۲۱ آذر ۱۲۹۹، محل تولد: تبریز. برای محکم کاری از بابت اینکه شناسائی «کامل» باشد عرض می‌کنم نام پدر بزرگم «میرزا سلیم» بود، پدرم به احترام والد خود این نام را برای نامگذاری من برگزید. پدر بزرگم ساکن «اشتیین» از محال «قره‌داغ ارسباران» بود. در زمان حیات او شاعر و عارف قره‌داغی (سید ابوالقاسم نباتی) در اشتیین می‌زیست. نباتی قصیده‌ای به زبان ترکی در وصف اشتیین سروده است و این بیت از آن قصیده مشعر بر نام و منصب پدر بزرگ است:

حاکم اولمش اونداتا میرزا سلیم کامگار

او سبیدن خلقه بیر دارالآمان دور اشتیین

ترجمه فارسی این بیت چنین است: از زمانی که میرزا سلیم حاکم آن محل است، اشتیین برای مردم یک دارالآمان شده است. البته افزودن صفت «کامگار» ربطی به نام پدر بزرگ ندارد و در آن تاریخ نام خانوادگی هم معمول نبوده است. قانونی که در ایران همه

مردم را به داشتن نام‌خانوادگی مکلف ساخت در اردیبهشت ۱۳۰۴ تصویب شد و نخستین فرد از خویشان، که واژه «نیساری» را برای نام‌خانوادگی برگزید شادروان ابوالحسن نیساری (امیرحشمت) بود و او این کلمه را به مناسبت شغل خود از شاهنامه اقتباس کرده بود، در لغتنامه دهخدا هم در مفهوم کلمه «نیساری» درج شده است: سپاهی و لشکری با این شاهد مثال از شاهنامه:

صفی بر دگر دست بنشانند

همی نام نیساریان خواندند

کجا شیر مردان جنگاورند

فروزنده لشکر و کشورند

پدرم اوایل دوران جوانی را در همان زادگاه خود «اشتین» گذراند و در آنجا زبان فارسی، قرائت قرآن مجید و تعلیمات دینی و مقدمات معلومات ادبی را در مکتب‌خانه فرا گرفت. در حدود بیست سالگی به تبریز رفت و در آن شهر در اداره مالیه به خدمت منصوب شد.

من به مکتب‌خانه نرفتم و هیچ وقت در خانه صحبت از مکتب‌خانه نبود. در حدود شش سالگی وقتی می‌دیدم که اول صبح بچه‌های همسایه کیف به دست عازم مدرسه هستند من هم از مادرم می‌خواستم که پدر را راضی کند که مرا به مدرسه بفرستد. ولی پدر خیلی مقرراتی بود و بالأخره روز اول مهر ۱۳۰۶ بود که دست مرا گرفت و به سوی مدرسه رشدیة تبریز عازم شدیم.

ذکر خاطرات آغاز تحصیل در مدرسه رشدیه به طول و تفصیل می‌انجامد. تنها بی‌مناسبت نمی‌دانم که به ذکر یک خاطره اکتفا کنم:

نام آموزگار کلاس اول مدرسه رشديه ميرزا عبدالستار بود. بعضی روزها به جای او معاونش که جوانی بیست - بیست و پنج ساله به نام مجید خان بود به ما درس می داد. ما شاگردان کلاس اول که از روی کتاب اخلاق مصور درس می خواندیم به زبان فارسی آشنائی نداشتیم. آموزگار خواندن کلمات را از روی کتاب یاد می داد و بعد هر کلمه را به ترکی ترجمه می کرد. تا معنی هر سطر یا هر بیت از متن کتاب را بفهمیم. آن روز که مجید خان قطعه شعری از کتاب اخلاق مصور را درس می داد و کلمه به کلمه به ترکی ترجمه می کرد وقتی که به این بیت رسید:

لنگ شود راهنما کور را

کور کشد اعرج رنجور را

برای معنی کردن کلمه «اعرج» چند لحظه تأمل کرد و بعد گفت فهم معنی این کلمه برای شما سخت است. سالهای بعد که در زبان فارسی پیشرفت کردید معنی این کلمه را هم یاد می گیرید.

من آن طور که به خاطر دارم سه ماه مهر و آبان و آذر را در کلاس تهیه بودم. سه ماه دی و بهمن و اسفند را هم در کلاس اول درس خواندم. در آغاز سال ۱۳۰۷ پدرم از اداره مالیه به اداره معارف منتقل شد و با سمت معاونت اداره معارف اردبیل آماده شدیم که به اردبیل مسافرت کنیم. بعد از تعطیلات نوروز پدرم مرا به مدرسه نبرد شاید فکر می کرد که صلاح این است که از اول مهر دوباره در کلاس اول درس بخوانم.

روز اول مهر ۱۳۰۷ پدر مرا به دبستان و دبیرستان سنائی اردبیل برد. به دفتر مدیر مدرسه (آقای حبیب الله اسلامی) رفتیم. من کارنامه

یا نوشته‌ای از مدرسه رشديه نداشتم و تنها کتاب اخلاق مصور در داخل کيفم بود. آقای اسلامی کتاب را از وسط گشود. صفحه دست چپ قطعه شعری دید. به من گفت این شعر را بخوان. عجيب است که اتفاقاً این قطعه همان شعری بود که آقای مجيد خان در کلاس اول مدرسه رشديه تبريز تدریس کرده بود. من شعر را بدون تأمل و درنگی تا آخر خواندم. آقای اسلامی معنی هيچ یک از کلمات آن قطعه را نپرسید. تنها انگشت گذاشت روی کلمه «اعرج»! اگر من در همان هفت سالگی کمی درس شهامت و صراحت آموخته بودم کافی بود که همان توضیح آقای مجيد خان را بازگو می‌کردم ولی سرم را پائين انداختم و ساکت ماندم. آقای اسلامی گفت اشکالی ندارد. در عوض خوشم آمد که شعر را روان خواندی. می‌فرستمت کلاس دوم. پدر سر کار خود برگشت و من هم رفتم کلاس دوم. تحصیلات ابتدائی را در همان دبستان سنائی اردبیل گذراندم. با شروع تحصیل در دوره دبیرستان چون محل خدمت پدرم به تبريز منتقل شده بود در همان مدرسه‌ای که تحصیل را آغاز کرده بودم یعنی دبیرستان رشديه نام‌نویسی کردم. یکی از مزایای تحصیل در دبیرستان رشديه حضور دبیران فاضل و علاقه‌مندی بود که تعلیم هر یک از آنان سهم مؤثری در پیشرفت آموزش من داشت. نام آنان که به یاد دارم این است: آقای حسین کاوه دبیر ریاضیات. آقای حیدر بهار دبیر فیزیک و شیمی، آقای قربانعلی انوری دبیر ادبیات فارسی، آقای سید تقی میرفخرائی دبیر تاریخ و جغرافیا و زبان فرانسه، آقای مساوات دبیر عربی و تعلیمات دینی.

بعد از پایان امتحانات کلاس نهم می‌توانستم در همان دبیرستان

رشدیه دوره دوم دبیرستان را در رشته ادبی و یا رشته علمی ادامه تحصیل بدهم. اما کسی به من گفت که از دو سال پیش در تبریز مدرسه‌ای دایر شده است به نام دانشسرای مقدماتی و دوره تحصیل در آن تنها دو سال است و بعد از دو سال می‌توان در دانشسرای عالی تهران به ادامه تحصیل پرداخت. همین مقدار اطلاع کافی بود که موجب شد در دانشسرای مقدماتی تبریز نام‌نویسی کردم.

در آغاز سال تحصیلی ۱۷-۱۳۱۶ آقای کاظم رجوی که نویسنده و شاعر هم بود به ریاست دانشسرا منصوب گردید. ضمناً تدریس روانشناسی و علوم تربیتی را نیز برعهده داشت. دیران ما هر یک در موضوع درس خود بسیار مسلط بودند و نام آنان توأم با احساس حق‌شناسی در ذهنم پایدار است: آقای تمکین دبیر ادبیات، آقای بدرالدینی دبیر ریاضیات، آقای ابراهیم صفری دبیر فیزیک، آقای میناسیان دبیر شیمی، آقای علی اصغر دیبائیان دبیر طبیعیات، آقای مهدوی دبیر تاریخ و جغرافیا، آقای لئون بنارش دبیر زبان فرانسه.

برای اداره کتابخانه دانشسرا هنوز کتابدار موظفی تعیین نشده بود. به دستور آقای رجوی رئیس دانشسرا کلید در کتابخانه را در اختیار من گذاشتند و قرار شد در ساعات تنفس در کتابخانه باشم و هر یک از دبیران یا دانش‌آموزان که خواستند کتابی به امانت بگیرند در دفتر یادداشت کنم و کتاب را به امانت بدهم. محوطه ساکت کتابخانه و دسترسی آسان به کتاب‌ها و مجله‌ها برای خود من هم مغتنم بود.

به علت اهمیت ویژه‌ای که وزارت فرهنگ برای آماده ساختن

فارغ‌التحصیلان دانشسراها جهت ایفای خدمات مؤثر در راه گسترش سواد و توسعه فرهنگ قائل بود. سؤالات امتحان کتبی پایان تحصیل در دانشسرا به طور یکسان از طرف وزارت فرهنگ برای همه دانشسراها ارسال می‌شد و دبیران دانشسرا در تعیین پرسش‌های امتحانات کتبی نهائی دخالتی نداشتند. ولی تصحیح اوراق و اجرای برنامه امتحانات شفاهی و دروس عملی به عهده دبیران هر دانشسرا محول بود.

امتحانات دانشسرا به انجام رسید. اواخر خرداد ۱۳۱۷ نتیجه امتحانات نهائی دانشسرای تبریز در جعبه آگهی‌ها الصاق گردید و من نام خود را در ردیف اول دیدم.

در دانشسرای عالی تهران فارغ‌التحصیلان دانشسراهای مقدماتی می‌بایست یک سال در کلاس مخصوص (رشته ادبی یا رشته علمی) تحصیل کنند تا بتوانند در دوره سه ساله رشته‌های مختلف دانشسرای عالی ادامه تحصیل بدهند. خاطره مهمی که از دوران تحصیل در دانشسرای عالی در ذهنم تأثیرگذار گردید. حضور در کلاس درس استادان فاضل و دانشمندی بود که نام آنان را با تکریم یاد می‌کنم: استاد جلال همایی استاد ادبیات در کلاس مخصوص ادبی، دکتر خان‌بابا بیانی استاد تاریخ، در کلاس‌های اول تا سوم: استاد عباس اقبال، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، استاد ملک‌الشعرا بهار، استاد احمد بهمنیار، استاد محمدحسین فاضل تونی. استادان دروس مربوط به علوم تربیتی عبارت بودند از: دکتر علی‌اکبر سیاسی (روانشناسی پرورشی)، دکتر عیسی صدیق (تاریخ فرهنگ)، دکتر باقر هوشیار (اصول آموزش و پرورش)، دکتر رضازاده شفق

(فلسفه آموزش و پرورش)، دکتر مهدی جلالی (آمار در آموزش و پرورش).

سه سال مدت تحصیلات اینجانب در دوره لیسانس در خرداد ۱۳۲۱ به پایان رسید. اواخر تابستان ۱۳۲۱ بود که دکتر علی اکبر سیاسی به سمت وزیر فرهنگ منصوب گردید. دکتر سیاسی استاد درس روانشناسی پرورشی، بود. در کلاس درس ایشان در حدود ۷۰ دانشجو در سالن شماره یک دانشسرای عالی شرکت می کردند.

روز اول مهر ۱۳۲۱ به وزارت فرهنگ رفتم و از حسن اتفاق در آن لحظه‌ای که مقابل ساختمان دفتر وزارتی رسیده بودم اتومبیل وزیر رسید و دکتر سیاسی پیاده شد مرا دید که جلو پله اطاق وزیر ایستاده‌ام. دکتر سیاسی مرا خوب می شناخت. من مبصر کلاس درس روانشناس پرورشی بودم. همراه آقای وزیر به سالن شورا که محل کار وزیر فرهنگ بود آمدم. آقای وزیر در حالی که به پوشه‌های روی میز خود نگاه می کرد از من پرسید قرار شد کجا خدمت بکنی؟ گفتم علاقه دارم در تهران بمانم. در این لحظه آقای دکتر غلامعلی رعدی به اطاق وزیر آمد و چند نامه امضائی را جلو میز وزیر گذاشت. آقای وزیر وقتی متوجه شد که من با دکتر رعدی آشنا هستم به او گفت: نیساری حدش به شارع است اگر شما هم موافقید از کارگزینی بخواهید ابلاغ اشتغال او را برای خدمت در همین دفتر صادر کند. همراه دکتر رعدی به اطاق ایشان رفتم و بنا به پیشنهاد ایشان آن روز دو ابلاغ به نام من تهیه شد اولی ابلاغ استخدام در وزارت فرهنگ به سمت دبیر دبیرستان‌ها و دومی

ابلاغ خدمت به سمت منشی وزیر فرهنگ.

دکتر سیاسی از همان آغاز فعالیت‌های اداری و اجتماعی خود دو آرمان اصلی را همواره در مدنظر داشت، یکی تعلیمات عمومی اجباری و دیگری استقلال دانشگاه. دکتر سیاسی نخست لایحه قانون تربیت معلم را به تصویب رساند و تصویب این قانون سرآغاز فراهم گردیدن موجبات اجرای تعلیمات عمومی رایگان در کشور بود. پس از آن قانون مربوط به استقلال دانشگاه به تصویب رسید. دکتر سیاسی به خوبی تشخیص می‌داد که شخصیت اصلی او مرتبط است به دانشگاه و احراز مقام وزارت فرهنگ یک شغل موقت است. لایحه قانون تعلیمات اجباری نیز تهیه و به مجلس تقدیم شده بود ولی اظهارنظر در کمیسیون‌های مجلس در مورد این لایحه به کندی پیش می‌رفت و یک سال طول کشید تا کمیسیون‌های مربوط این لایحه را تأیید کردند و در مرداد ۱۳۲۲ به تصویب نهائی مجلس رسید. دکتر سیاسی با خیالی آسوده و با ترضیه خاطر از برآورده شدن دو آرمان خود از مقام وزارت فرهنگ در اول شهریور ۱۳۲۲ کناره‌گیری کرد.

از شهریور ۱۳۲۲ که سمت اینجانب از منشی مخصوص وزیر فرهنگ به معاونت اداره دفتر وزارتی تغییر یافته بود با وزرای فرهنگ تماس مستقیم نداشتم. از آغاز بهمن ماه ۱۳۲۵ در زمان وزارت دکتر سید علی شایگان تا آغاز سال ۱۳۲۹ تصدی اداره دفتر وزارت فرهنگ در دوران وزارت هفت وزیر به عهده اینجانب محول بود.

پس از هشت سال خدمت اداری در دفتر وزارت فرهنگ که

ضمناً هر روز دو ساعت بعد از پایان وقت اداری (یعنی از ساعت ۱۴/۳۰ تا ۱۶/۳۰) در دبیرستان‌ها به تدریس اشتغال داشتم با استفاده از بورس تحصیلی شورای فرهنگی بریتانیا برای تکمیل تحصیلات خود به لندن رفتم.

مهرماه ۱۳۲۹ در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه لندن برای ادامه تحصیل در دوره فوق‌لیسانس نام‌نویسی کردم. اصولاً شرایط زندگی در لندن و مشخصات محیط دانشگاه و روش تدریس استادان همگی برای من تازگی داشت و بسیار آموزنده بود. یادداشت‌هایی از طرز برخورد استادان با دانشجویان و نکاتی درباره برنامه دروس مختلف دارم که شرح و بسط آنها از این گزارش فراتر می‌رود. به همین قرار گزارش تحصیل در دوره دکتری در دانشگاه ایندیانا و تفصیل دفاع از رساله دکتری متناسب با متن این گزارش فشرده نیست. بالاخره در دی ماه ۱۳۳۳ من و همسرم که آسیستان رزیدنت بیمارستان لینکلن در نیویورک بود آماده شدیم که به تهران برگردیم. در وزارت فرهنگ با آقای رضا جعفری وزیر فرهنگ ملاقات کردم. به کارگزینی دستور دادند ابلاغی به عنوان مشاور وزیر فرهنگ به نام بنده صادر شود که مجوزی برای دریافت حقوق باشد. در باب تمایل نسبت به نوع فعالیتی که می‌خواهم ادامه بدهم سؤال کردند. گفتم بیشتر مایلم که در دانشگاه به تدریس بپردازم. ضمناً به این مطلب هم اشاره کردم که چون طبق مقررات وزارت بهداشتی همه پزشکان در بدو استخدام باید حداقل دو سال در خارج از تهران خدمت کنند، اگر همسرم نتواند در تهران به طبابت بپردازد ناگزیر هر دو به شهرستان می‌رویم. در سال ۱۳۳۳ هنوز سازمانی به نام دانشگاه در شیراز به وجود

نیامده بود. تنها یک دانشکده (دانشکده پزشکی) در شیراز دایر بود. استاد دکتر لطفعلی صورتگر به سمت رئیس دانشکده ادبیات تعیین شده بود. وزارت فرهنگ اصرار داشت که تشریفات تأسیس دانشکده ادبیات پیش از پایان سال ۱۳۳۳ به انجام برسد ولی دکتر صورتگر به سبب پاره‌ای معاذیر شخصی آماده مسافرت به شیراز نبود. وزارت فرهنگ مرا با عنوان معاون دانشکده برای تأسیس دانشکده ادبیات مأمور نمود. قرار شده بود دانشکده با پذیرش ۳۰ دانشجو برای رشته ادبیات فارسی و ۳۰ دانشجو برای رشته زبان خارجه دایر بشود.

در اوایل اسفند ۱۳۳۳ به شیراز رفتیم. همه مقدمات کار تأسیس دانشکده و از جمله فراهم ساختن تشریفات کنکور و انتخاب افرادی که صلاحیت تدریس در دانشکده را داشتند فراهم شد و روز ۲۹ اسفند جشن افتتاح دانشکده در سالن دانشکده پزشکی برگزار گردید و قرار شد از تاریخ دهم فروردین ۱۳۳۴ کلاس‌های درس دانشکده دایر گردد. روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۴ آقای دکتر صورتگر رئیس دانشکده به شیراز وارد شدند. در سالن دانشکده کلیه دانشجویان و چند تن از استادان حضور یافتند. اینجانب از طرف همه افراد وابسته به دانشکده و دانشجویان به آقای دکتر صورتگر خیر مقدم گفتم. آقای دکتر صورتگر از اینکه در مدتی بسیار کوتاه تشریفات تأسیس دانشکده تکمیل شده، محل مناسبی برای تشکیل کلاس‌ها و همچنین وسایل کار و انتخاب استادان و تنظیم برنامه دروس و شروع کلاس‌ها به نحو مطلوب انجام پذیرفته است اظهار خرسندی و رضایت کرد.

در آغاز سال تحصیلی (مهر ۱۳۳۵) به دیدن دکتر خان‌بابا بیانی

رئیس دانشسرای عالی رفتم به توصیه ایشان برای انتخاب شدن به سمت دانشیار در دانشسرای عالی درخواستی نوشتم و مدارک لازم را به دفتر دانشسرای عالی تسلیم کردم. به پیروی از مقررات معمول در دانشگاه تهران در دانشسرای عالی نیز تشریفات مربوط به انتخاب دانشیار اجرا شد. چهار تن از استادان دانشسرای عالی (دکتر صدیق، دکتر هوشیار، دکتر جلالی، دکتر امیر هوشمند) از طرف رئیس دانشسرای عالی برگزیده شدند که تشریفات مصاحبه و امتحان کتبی را به عمل آوردند. در حدود نیمه آبان ۱۳۳۵ جلسه مصاحبه و متعاقب آن تشریفات امتحان کتبی که هر یک از چهار استاد ممتحن سؤالی در رشته تخصصی درس خودشان انتخاب کرده بودند به عمل آمد. ابلاغ دانشیاری پس از آنکه گزارش پذیرش در مسابقه دانشیاری در شورای دانشگاه به تصویب رسید به امضای رئیس دانشگاه صادر شد و برنامه درس فلسفه آموزش و پرورش در اختیار من گذاشته شد.

اوایل خرداد ۱۳۳۶ یک روز در میان نامه‌های وارده در دفتر وزارتی متوجه شدم که بخشنامه‌ای از سازمان یونسکو در پاریس رسیده و موضوعش این است که پست متصدی اداره کمک‌های فنی در دبیرخانه یونسکو بلامتصدی است. از آقای وزیر فرهنگ خواهش کردم اگر موافقت دارند نام من به عنوان کاندیدای تصدی این سمت به سازمان یونسکو اعلام گردد. آقای دکتر مهران گفت من به خاطر مصلحت وزارتخانه باید با تقاضای شما مخالفت کنم. بعد با نگاهی ملاطفت‌آمیز گفت اگر فکر می‌کنی برای آینده‌ات مفید است فرم پیشنهاد را تکمیل کرده بفرست. البته من خیلی مطمئن

نبودم که در میان کاندیداهای همه کشورهای عضو یونسکو برای انتخاب شدن به این سمت شانس داشته باشم. با این حال به تکمیل و ارسال فرم اقدام شد.

مقررات استخدامی یونسکو از این قرار است که هرگاه محل خدمت یکی از کارکنان ارشد در دبیرخانه یونسکو بلامتصدی بود مراتب طی بخشنامه‌ای به همه کشورهای عضو یونسکو اعلام می‌گردید. پس از وصول پیشنهادها شورای اجرائی یونسکو مدارک داوطلبان را مورد بررسی قرار می‌داد و فردی که از میان کاندیدها انتخاب می‌گردید با ابلاغ دبیرکل یونسکو به آن سمت منصوب می‌گردید. تقریباً یک ماه از تاریخ ارسال فرم گذشته بود که ابلاغی به نام من به امضای لوئر اوانز مدیرکل یونسکو رسید مشعر بر اینکه مرا برای مدت دو سال جهت تصدی اداره مورد نظر انتخاب کرده‌اند.

وظیفه اصلی این اداره انتخاب و ارزیابی فعالیت‌های آموزشی و علمی و فرهنگی کارشناسانی بود که برای کمک به پیشرفت علوم و فنون آموزشی به کشورهای در حال توسعه اعزام می‌گردیدند.

دو سال مأموریت من در دبیرخانه یونسکو در ماه اوت ۱۹۵۹ به پایان می‌رسید. ضمناً نامه‌ای از طرف رئیس دانشسرای عالی رسیده بود مبنی بر اینکه انتظار دارند در آغاز سال تحصیلی (مهر ۱۳۳۸) برای ادامه فعالیت تدریس در دانشسرای عالی حضور یابم.

پس از مراجعت به تهران فعالیت تدریس در دانشسرای عالی را ادامه دادم. سال بعد که دانشکده علوم تربیتی وابسته به دانشگاه تهران تأسیس شد، دکتر منوچهر افضل رئیس دانشکده درسی زیر

عنوان «مآخذشناسی و گزارش‌نویسی» به من محول کرد. ضمناً نامه‌ای به دانشسرای عالی نوشته و انتقال مرا برای تدریس در آن دانشکده خواستار شده بود آقای دکتر علی‌اکبر بینا رئیس دانشسرای عالی ذیل نامه نوشته بود «بایگانی شود» به این ترتیب موضوع انتقال من به دانشگاه تهران تا بهمن ۱۳۴۶ که دکتر هوشنگ شریفی به جای دکتر بینا به ریاست دانشسرای عالی منصوب گردید مسکوت ماند. دکتر شریفی به دلیل تمایل من با انتقال به دانشگاه تهران موافقت کرد با این شرط که ضمناً برنامه تدریس خود در دانشسرای عالی را تا پایان سال تحصیلی ادامه بدهم.

در دانشکده علوم تربیتی تدریس دروس زیر را به عهده داشتم:

۱. فلسفه آموزش و پرورش
۲. مبانی آموزش و پرورش
۳. مآخذشناسی و گزارش‌نویسی
۴. کلیات روش تدریس
۵. بررسی تطبیقی و انتقادی روش‌های تدریس در کلاس اول ابتدائی.

در آغاز سال ۱۳۴۹ به پیشنهاد دانشکده علوم تربیتی که متکی به رأی اعضای هیأت آموزشی آن دانشکده بود به عضویت شورای دانشگاه منصوب گردیدم. در تاریخ ۲۰ مهر ۱۳۵۲ نیز رئیس دانشگاه به موجب رأی هیأت علمی دانشکده علوم تربیتی انتخاب اینجانب را به عضویت در هیأت ممیزه دانشگاه ابلاغ نمود.

در خرداد ماه ۱۳۵۶ وزارت فرهنگ و هنر موافقت دانشگاه تهران را با اعزام اینجانب به ترکیه به سمت رایزن فرهنگی جلب نمود و یک ماه بعد به آنکارا عزیمت کردم در ضمن ملاقاتی که در وزارت امور خارجه ترکیه با مدیرکل روابط فرهنگی به عمل آمد ضمن صحبت گفت که چند روز است برنامه جشنواره بین‌المللی هنر در استانبول دایر شده است و چون در برنامه‌های قبلی

نماینده‌ای از ایران در این جشنواره شرکت نکرده است می‌خواست بداند اگر اینجانب آمادگی دارم با مدیریت جدید جشنواره تماس بگیرد تا از من برای بازدید از آن برنامه دعوت کند. سه روز بعد با هواپیما به استانبول رفتم. به کمک مسئولان جشنواره با مراجعه به فهرست نمایش‌ها، سخنرانی‌ها و برنامه‌های هنری برای مدت یک هفته که می‌خواستم در استانبول توقف کنم برنامه‌ای تنظیم کردیم. ضمناً فرصتی یافتیم که از موزه تویقاپوسرای و کتابخانه موزه ایاصوفیا و کتابخانه سلیمانیه و کتابخانه مرکزی دانشگاه استانبول دیدن کنم و نسخه‌های خطی کهن از دیوان حافظ را از نزدیک رؤیت کنم.

در اردیبهشت ۱۳۵۷ آقای فیضی قالیچی رئیس انجمن جهانگردی و سناتور شهر قونیه برای حضور در دو جشن که همزمان در شهر قونیه ترتیب می‌یافت دعوت کرده بود. یکی جشن گل سرخ بود و دیگری جشنواره نوازندگان بدیهه‌پرداز.

به مناسبت یکصدمین سال تولد علامه اقبال لاهوری انجمن جهانگردی قونیه پیشنهاد کرده بود که موضوع سخنرانی‌ها که در همایش بین‌المللی بزرگداشت مولانا برگزار می‌شود به خطابه‌هایی اختصاص یابد که موضوع آن تأثیر اندیشه‌های مولانا در آثار اقبال است. اینجانب نیز خطابه خود را با عنوان «اسرار مولانا در نوای اقبال شاعر فردا» به زبان انگلیسی تهیه کردم. در آن لحظه که برای قرائت خطابه خود دعوت شدم احساس کردم در شهری که مولانا اشعار خود را به فارسی سروده و بیشترین سروده‌های علامه اقبال هم به زبان فارسی است، دریغ است که در آن مجلس سخنی به فارسی گفته نشود. لذا چند جمله در این مضمون که به خاطر

مانده است پیش از قرائت خطابه خود به فارسی گفتم:

مزیت و افتخار بزرگی است برای شهر قونیه که شخصیتی استثنائی به نام جلال‌الدین مشهور به مولوی یا مولانا در این شهر زندگی می‌کرد. حکایت نی شور و هیجان در دل‌ها برانگیخت و بزرگ‌ترین شاهکار تصوف و عرفان در قالب ابیات مثنوی به زبان فارسی در این شهر به عالم بشریت اهدا شد. امروز محور بحث شناخت آن انوار روح مولانا است که پرتوی از آن بر دل شاعر بزرگ علامه اقبال لاهوری بتابید و چنین سرود:

پیر رومی خاک را اکسیر کرد
از غبارم جلوه‌ها تعمیر کرد
موجم و در بحر او منزل کنم
تا در تابنده‌ای حاصل کنم

همان روز از ساعت هشت و نیم شب تا مقارن نیمه شب برنامه موسیقی و سماع اجرا شد.

در طول سال ۱۳۵۷ که اخبار مربوط به شور و هیجان مردم ایران در همه شهرهای کشور به منظور همگامی با جریان انقلاب اسلامی از وسایل ارتباط جمعی در آنکارا هم پخش می‌شد ایرانیان شاغل در ادارات و سازمان‌های مختلف مجمعی به عنوان کمیته وابسته به انقلاب اسلامی تشکیل داده بودند.

روز اول مهر ۱۳۵۸ که شب قبل از آنکارا به تهران آمده بودم به دانشکده علوم تربیتی مراجعه کردم و آمادگی خود را برای ادامه فعالیت تدریس در آن دانشکده اعلام کردم. چند روز بعد برنامه ساعات درسی که تدریس آن به عهده من واگذار شده بود در اختیار من قرار گرفت و کلاس‌های درس به تدریج دایر شد.

البته اختلاف نظر در مورد بعضی از مسائل اجتماعی و ایجاد گروه‌های مختلف بین دانشجویان موجب می‌گردید که آن نظم و آرامشی که در تشکیل کلاس‌های درس مورد انتظار است به صورت مطلوب رعایت نگردد. به همین سبب صلاح دیدم که پس از ۳۸ سال سابقه خدمت آموزشی و فرهنگی از مدیریت دانشگاه درخواست بازنشستگی بکنم که ابلاغ آن در اواخر سال ۱۳۵۸ صادر شد. با این حال اینجانب تدریس در کلاس‌های مربوط به خود را تا پایان سال تحصیلی (خرداد ۱۳۵۹) ادامه دادم.

البته کوشش‌های مربوط به مطالعه و پژوهش و نگارش را بدون اینکه وقفه‌ای رخ بدهد، تا حال حاضر ادامه داده‌ام و از نتایج قابل ذکر آن یکی تألیف کتاب دستور خط فارسی است که در سال ۱۳۷۴ از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسید و فعالیت دیگر کوشش در شناسائی و معرفی نسخه‌های خطی دیوان حافظ متعلق به سده نهم است. در شهریور ماه ۱۳۸۲ با تصویب شورای عالی فرهنگستان زبان و ادب فارسی به عنوان عضو پیوسته فرهنگستان انتخاب شدم. حاصل بررسی مندرجات ۵۰ نسخه خطی سده نهم در کتاب دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ - نشریه‌ای از فرهنگستان زبان و ادب فارسی - معرفی گردیده و متن دیوان حافظ به استناد ۵۰ نسخه خطی سده نهم انتشار یافته و آخرین اثری که حاوی نکاتی در مورد تدوین غزل‌های حافظ است با عنوان تبصره‌ای بر تدوین غزل‌های حافظ از طرف فرهنگستان زبان و ادب فارسی در همین ماه منتشر گردیده است